

یگانه گوهریست از بحر خود طاق  
 اساس دولتت را محکمی ده  
 به ملک سروری بهروزیم بخش  
 که نشینند به دل گرد ملالم  
 ز مشرق تا به مغرب سروری ده  
 که گردند در رکابم چون غلام  
 ز قید حاسدان آزاد گردان  
 به مژگان خاک آن آستانه می‌رفت

علی مرتضی سلطان آفاق  
 که از عدل جهان را خرمی ده  
 بر ارباب حسد فیروزیم بخش  
 سرافراز جهانم کن به عالم  
 چونادر گشته‌ام، تو نادری ده  
 سلاطین جهان را کن به کامم  
 ز خوف دشمنانم شاه گردان  
 همی گفت در اشک از دیده می‌سفت

\*\*\*

فقیران را از این معنی خبر کن  
 به کامش گشته این آفاق یکسر  
 عاکرهای عالم هر هوش بود  
 که گشته لطف حق با دولتش ضم  
 که یارب دولتت بهتر از این ساز  
 چو آهن بهر قوتی می‌گذارد  
 و گرنه جان شیرینش بر آید  
 نکرده هیچ‌کس را از خودش شاد  
 از آن مشعل همه جانها عیان است  
 وجودی مگر نباشد تو نمودی  
 نمی‌گویم ولی فریاد ما رس  
 به حکم صانع صنعتگران باش  
 بمر می‌برد آن شب دیده‌برخون  
 همی می‌خواست اعجاز و کرامت  
 القصه، دارای دوران و آن خسرو ممالک‌ستان از فیضان روحانیت شاه ولایت پناه  
 اجابت یقین گشته، سراز سجده و اهلبالمواهب برداشته، خدمه و مجاوران آن آستان  
 عرش نشان را به اصناف عطیات بهر مور ساخته، همگی همت والا تهمت برترین آن آستان  
 ملایک پاسبان و ترفیه احوال خدمه و مجاوران گماشت. آ.

آنگاه اراده آن نمود که رایت اقبال آیت به‌صوب دارالسلام برافراشته، و در طلوع  
 صبح نورانی از بارگاه علی مرتضی رخصت انصراف حاصل ساخته، و مرخص گردید.  
 که در آن وقت میرزا زکی که یکی از مقرب‌ترین [امنای] آن درگاه آسمان‌جاء، و  
 مصاحب حضرت خورشید کلاه بود، قدم مردانگی پیش گذاشته، و خود را بریسی  
 شهشاه صاحبقران افکنده، در مقام عرض درآمد که: فدای خاکپای توتیا آسایت شوم،

۲- مؤلف در اینجا اقدام بزرگ نادرشاه در برگزاری انجمن بزرگی از علمای فرق مختلف  
 اسلام را از ایران و ترکستان و عراق برای رفع اختلافات که منجر به تنظیم سند معروفی گردید،  
 ناکفته گذاشته است (رک جهانگشا، ص ۳۸۷ - ۳۹۴).

مدت پنجاه شصت سال؟ از عمر این پیر غلام گذشته، ومدتی در رکاب ظفر انجام به خدمات اشتغال داشتهام، و عمر خود را بهره و وفاداری تلف ساختهام. حال امید من چنان است که غلام راسخ الاعتقاد را به مرقد مطهر صاحب ذوالفقار حیدر کرار و وکیل کارخانه پروردگار تعدیق ساخته، مرخص فرمائی که چند صباحی در آستان قدسی تثنان به جاروب کئی صحن مقدس این درگاه قیام داشته، عمر فانی خود را صرف خدمات حیدر کرار نمایم، و شاید بدین وسیله به زیارت بیت الله الحرام نیز مشرف گردم.

صاحبقران دوران، از شنیدن این سخن ندیم خاص خود به هم برآمده، فرمود که: هر چند جاروب کئی این آستان سپهر «معینان بر پادشاهان ذی شوکت و نامداران باخست [هم] لازم و محتتم است. اما چون بندگان همایون ما به اراده قادر بیچون و مشیت کن فیکون قدم مردی و کشور گشایی در عرصه عالم گذاشته، وضبط و نسق و انتظام کلی و جزئی ممالک محروسه را باید فحمل داده، و داد مظلومان را باید استرداد [نماییم]، و در امورات و فرمایشات ما چون تو گستاخ نظر بودی، اکثر مقدمات که در خاطر همایون ما خطور می کرد و سهو می نمود که نقصان بر رعایا و ضعفا رخ می داد، به خاطر فیض مظاهر اقدس رسانیده، خالی از اجر نبودی.

و دیگر، چندین سال می شود که شب و روز با تو بوده، خصمت تو را ملاحظه، و انسی به تو به هم رسانیده، تو را گستاخ نظر مرحمت گسار ساخته بودیم، حال چگونه مفاقت تو اختیار نمایم؟ و این دفعه در رکاب سعادت انجام چند صباحی به خدمات ما اشتغال داشته [باش]، که ان شاء الله تعالی بعد از تنبیه و تأدیبه مشیران ممالک ایران، قدم در مملکت روم گذاشته، تو را به شریفی کعبه معظمه مشرف و سرافراز خواهم گردانید.

هر چند که حضرت گیتی ستان التماس دیگر از این سخنان نمود، آن مرد دزست اندیشه، همان در مقام زاری و تضرع درآمده، بر سر آن سخن مقیم گردید. ناچار، حضرت گیتی مدار چون دید که نست از ضریح مبارک بر نمی دارد، از راه اعراض فرمود که: هر گاه تو ترک خدمات ما را نمودی، ماهم تو را اخراج نظر فیض منظر نمودیم. این را فرمود، و قدم به خارج نهاد.

در این وقت، اشرف سلطان افغان ابدالی، [که] آن نیز از سرکردگان معتبر آن طایفه بود، التماس مرخص شدن و آرزوی جاروب کئی آن آستان را عرض نمود. خاقان گیتی ستان آن را نیز مرخص فرموده، فاتحه و تکبیر خوانده، بر ابلق شیدیز گردون میر سوار گشته عازم دارالسلام گردید.

و از آن مرحله، عنان عزیمت به صوب دارالسلام انعطاف داد. و دوسه بومی در آن حدود توقف، و احمد پاشا والی بغداد لوازم مهمانداری و خدمتگزاری را به عمل آورد. و خاقان گیتی ستان آن را نیز وداع کرده، اختیار آن مملکت را در کف کفایت والی مذکور گذاشته، از آن نواحی به صوب همدان نهضت فرمود.

اما جمعی از طایفه اعراب که در نواحی کوفه و غیره بلاد سکنی نداشتند و شرارت

می‌ورزیدند، چند نفر از سرداران جلالت آثار را روانه آن دیار نمود، که دراندک فرمتی سلك جمعیت آن طوایف را متفرق ساخته، و جمعی سرکشان ایشان را قتل و برخی را اسیر و اکثری که روی نیاز به درگاه خواقین سجده‌گاه آوردند، جرایم ایشان را به‌عفو مقرون داشته، مزاحم آن طوایف نگردید. و بعد از خاطر جمعی و تزکیه آن سرزمین از لوث متمردین، با فتح آشکار عازم رکاب ظفر انتساب گشتند. و در منزل به‌روز به‌شرف رکاب بوسی صاحبقران گیتی‌ستان مشرف شدند.

و دارای دوران، از آن منزل کوچ بر کوچ وارد قصر شیرین گشت. و در آن حدود توقف داشت، که چند نفر چابار از نواحی خوارزم وارد، و عریض ابوالغازی‌خان‌والی را به‌نظر کیمیا اثر صاحبقرانی رسانیدند.

## ۱۸۱

### [آشوب در خوارزم]

چون پیوسته گردش ثوابت و سیار به‌ترتیب نیرنگ‌سازی و فسونکاری زمانه غداراست، بنی [نوع] انسان گرفتار شمه‌ده کج‌رویه‌های فلک جفاکار است. و تقریر این مقال شمه‌ای از احوالات ابوالغازی‌خان‌والی خوارزم است که چون حسب‌الفرمان دارای گیتی‌ستان به‌حکومت و فرمانفرمایی خوارزم سرافراز و برقرار گردید، و آرتق اینانی آرالی در تمثیت امورات و رتق و فتق مهمات آن بلاد کمال سعی و اهتمام را مرعی داشت، دراندک فرمتی جمیع توابعات و ملحقات و جمهور ایلات و احشامات خوارزم سر دراطاعت و انقیاد آن گذاشته، مطیع امر و نهی آن گردیدند.

و جمعی از طایفه یموت ترکمان، که در هنگام ورود حضرت صاحبقران از نواحی خوارزم فرار کرده، به‌سمت منقشلاق و دشت قبیچاق و به‌کناره گرگان [و] استرآباد رفته بودند، چون مقدمه ورود ابوالغازی‌خان ولد ایلبارس‌خان گوشزد آن جماعت گردید، همگی از آن نواحی عنان عزیمت به‌صوب خوارزم گذاشته، در منزل آق‌سرای و کهنه اورگنج مسکن گرفتند. و به‌جهت بی‌سرداری اکثر اوقات جمعی از جهال طایفه یموت برحال فقرا و زیرستان خوارزم ستم و بی‌اعتدالی می‌کردند.

و جماعت اوزبک از قبیل طایفه قیاد و قنقرات و درمن و کنه‌کس و قبیچاق و غیره، به‌جهت هواداری آن طایفه با جماعت یموت گفتگو و مناقشه می‌کردند، تا رفته رفته بی‌حسابی جماعت یموت به‌سرحد افراط رسید، جماعت اوزبک نیز از راه ستیز و آویس درآمده، فی‌مابین چند نفری به‌شمشیر خونریز مقتول گردیدند، و فی‌مابین به‌مناقشه و خون‌ریختن منجر شد. همه روزه کدخدایان طرفین از راه اصلاح درآمده، چنان قراردادند

که جماعت یموت در کهنه اورگنج سکنی، و در آق سرای زراعت نموده، و بازار خود را در قلعه اورگنج جدید [برپا] نمایند.

و اما چون بی اعتدالی جماعت یموت به سرحد افراط رسید، آرتق ایناق شرحی به آزال قلمی داشته، از آن نواحی به قدر ده دوازده هزار نفر پیاده مرکب وارد، و اراده آن داشتند که بر سر جماعت یموت رفته، آن طایفه را متفرق نمایند.

کدخدایان جماعت مذکوره، همگی از راه اطاعت و انقیاد درآمد، چنان قرار دادند که بعدالیوم هرگاه احدی بی حسابی نماید، او را گرفته بدرگاه والی حاضر نمایند، که به هر نحو رای آن قرار گیرد، سزای عمل ناشایست او را بدهد. چیزن خاطر - جمعی مرفین حاصل شد، آرتق ایناق جماعت آرای را مرخص، و به کامرانی اشتغال داشتند.

اما راوی ذکر می نماید که چون سرکردگان یموت آمد و رفت بدرگاه والی به هم رسانیدند، چنان قرار دادند که در خلا و ملا که فرصت بیابند، سخنان بغرض آمیخته از جانب آرتق ایناق به سمع والا برسانند. و از اتفاقات در مقام [مناسب] به عرض رسانیدند.

و سرکردگان سالور چون از قدیم ایام صاحب جاه و جلال و فرمانروای آن دیار می بودند، و امورات جزئی و کلی پادشاهی در کف کنایت آن طایفه بود، در آن اوان که آرتق ایناق عنان اختیار آن مملکت را به دست خود گرفته [بود]، سرکردگان مذکور نیز از راه حسد و کینه، عداوت آن مدیر دوران را در دل خود جای داده بودند. و همیشه انتهاز فرصت می نمودند، و اکثر اوقات آنها نیز سخنان غرض آمیز به سمع ابوالغازی خان می رسانیدند.

و رفته رفته، عداوت آرتق ایناق در دل والی حسب الواقع قرار یافت. و آن جاهل نادان نیز فرصت می جست، که او را به قتل بیاورد. و هر چند [به] سرکردگان یموت و سالور تقریر می کرد که در محل فرصت در قتل آن مضایقه نمایند، آن جماعت خوف کرده، پیرامون آن امر خطیر نمی گشتند.

اما چون والی به قدر پانصد نفر از غلامان قلماق که از پدر آن باقی مانده بود و در خدمات آن شب و روز به سر می بردند، چند نفری را که محل اعتماد آن بودند، در خلوت این راز را با ایشان در میان نهاد که هرگاه شما در قتل آرتق ایناق هواداری نمایید، هر يك [از] شما را به منصب اعلی سرافراز، و از مال دنیا بی نیاز گردانم. سه چهار نفر از آن غلامان قبول نمودند، که در محل کرنش خاص به ضرب گلوله جانستان کار او را به اتمام رسانند.

اما به قول میرزا محمد امین و میرزا کوچک، که منشی سرکار والی بودند، [و] بشافه به مسود این اوراق در خوارزم تقریر نمودند، چون بندگان والا جاهل و در سن هفده و هجده سالگی [بود] و صیاحت [و] حسن نیز داشت، اکثر اوقات به اتفاق آرتق ایناق مجلس شراب داشتند، و ایناق در محل مستی سخنان بی ادبانه تقریر می کرده. تا آنکه شبی والی از بسیار خوردن شراب مست و مدهوش گشته، سر به زانوی ایناق

گذاشته، بدخواب می‌رود، و آن نمک بحرام بوسه‌های شهوت‌انگیز از رخسارهٔ والی می‌گرفته، که در این محل چشم خود را گشوده، و به‌رای‌الین مشاهده می‌نماید. اعتنایی به آن نگذاشته، از جای برخاسته، به‌حرم می‌رود.

روزانی دیگر که زنگی شب مفقود و صبح کافوری موجود [می‌شود]، آرتق ایناق به‌عادت هر روزه وارد کرشخانه می‌گردد. چون به‌غلامان سفارش کرده بوده، که در قتل آن مضایقه نمایند، در محل داخل شدن به‌ضرب تیر تفنگ یک نفر از غلامان والی دارفانی را وداع می‌نماید. و جمع دیگر از غلامان در دم آن را به‌ضرب شمشیر آبدار پاره‌پاره کرده، بر در ارك می‌اندازند. چون ملازمان و چاکران آرتق ایناق احوال را چنان دیدند، راه فرار پیش گرفته، به‌سمت آرال به‌در رفتند. و حسب‌الفرمودهٔ والی جمیع اموال و اسباب او را به‌تصرف خود درآورد.

و اما از قتل آرتق ایناق شورش و آشوب عجیب در میان رعایا و برابرای آن ولایت رخ داد، که عاقبت الامر به‌سعی سرکردگان سالور، آن التهاب آشوب اتفا پذیرفت. چون مدت دوسه ماه احوالات بدین نحو گذران بود، فی‌مابین سرکردگان سالور و یموت به‌جهت جاه و جلال و آب و زمین منازعه به‌مناقشه انجامید. چون طوایف اوزبک از قدیم الایام با جماعت یموت دشمنی<sup>۲</sup> داشتند، با جماعت سالور متفق گشته، و بایموت شقاق و عداوت ورزیدند.

و سرکردگان یموت خود را به‌نواحی کهنهٔ اوزبک کشیده، همه روزه در تاخت و تاز نواحی خپوق و هزاراسب و خانقاه و اورگنج جدید اشتغال داشتند. و کار را به‌همه جهت بر ساکنین آن دیار چنان تنگ ساخته بودند، که دست آن طوایف از زراعت و باغات و غیره کوتاه گشته، و حالت دخول و خروج را نداشتند. چون احوالات به‌محاصره انجامید، و فی‌مابین قتل و غارت به‌سرحد افراط رسید، جماعت آرالی نیز به‌ارادهٔ تاخت و تاز اکثر اوقات وارد جیب‌چی منقیت و کرلان می‌شدند.

چون طوایف خوارزمی از هر طرف خود را محیط گرداب بلا دیدند، ناچار چگونگی مقدمات و افساد و شرارت جماعت یموت و به‌قتل آوردن آرتق ایناق را، حسب‌الصلاح دید ابوالغازی خان والی به‌خاک‌کپای توتیا آسیای شهنشاه گیتی‌ستان و نادر دوران عرض نمودند.

و این مقدمات در نواحی موصل گوشزد امنای دولت دوران عدت صاحبقرانی گردیده بود، که حسب‌الرقم مطاع به‌عهدهٔ محمد قاسم بیگ، نایب اشیک آقاسی‌باشی و نایب‌السلطنه هرات<sup>۳</sup> قرخلو و شاهقلی خان بیگلربیگی مرو و مولی‌قلی خان حاکم سرخس و میرزا محمد بیگ کلاتر دره‌جز<sup>۴</sup> و نجف سلطان قراچورلو گردیده بود، که موازی شش هزار نفر از ملازمان تحت خود را برداشته، در نواحی سوقیار کنار رود جیحون ساخلو باشند.

۲- نسخه: با جماعت سالورنشین.

۳- ظ: نام سرکردهٔ قرخلو افتاده.

۴- نسخه: دره‌جز.

وسرکردگان مذکور، نظر به فرمان واجب الانعان بندگان گیتیستان درالکای مرو مجتمع، واز آن نواحی با ده عراده توپ درسته هزار وصد وپنجاه و هشت<sup>۵</sup> عازم چهارجو، وچند یومی درآن حدود توقف، واز آنجا وارد سوقیار، ودر آن حدودستگر حسین ساخته، توقف ورزیدند.

وحسب‌الرقم ماحقرانی، بهعهده پادشاه افراسیاب جاه ابوالفیض‌خان چنان مقرر شده بود، که سورات عساکر منصور را از نواحی ماوراءالنهر حمل دواب خود نموده، بهسوقیار آورده، تسلیم نمایند.

ودر هنگام ورود عساکر منصور بدان نواحی، جماعت یموت بهقدر دوسه‌هزار نفر جمعیت کرده، وارد سوقیار [شدند]. سرکردگان عظام وغازیان ظفرانجام شکست فاحشی به آن گروه اشرار داده، سرو زنده بسیار گرفتند، ودر هر دفعه تا نواحی آق‌رباط و منزل گوگرچین متعاقب آمده، معاودت می‌کردند.

وازان جانب جماعت یموت چون مقدمه ورود عساکر منصور را ملاحظه نمودند، جمعی از کدخدایان خود را مأمور خدمت والی گردانیده، و معروض داشتند که: در این وقت مذکور می‌شود که جماعت قزلباش وارد منزل سوقیار، و عنقریب سردار عظیم‌الشانى وارد، و به کین‌خواهی خون آرتق‌اینانی نه‌تورا و نه‌مارا زنده خواهند گذاشت هر گاه ممکن تو شود کمک و اعانت بهما بدهی که رفته در دفع قزلباش کوشیم فیهالمراد، والا آنکه در مکان خود ثابت قدم بوده، از دور تماشای مجاریات ما و قزلباش نمایند. سرکردگان سالور این رای را پسندیده، بنا را بر تعاقب گذاشتند. و مادامی که خوانین در سوقیار نزول داشتند، مطلقاً قاصد و پیامی ارسال نداشتند.

اما چون دو دفعه جماعت یموت بهسوقیار آمده، به‌غازیان ظفرانجام مجادله کرده معاودت کردند، خوانین عظام این مقدمات را مفصلاً معروض پایه سریر خلافت مصیر خاقانی گردانیدند.

ودر منزل قصر شیرین بعد از مراجعت دارالسلام بغداد، از مضمون عرایض خوانین مأمورین سوقیار، و نیامدن سرداران خوارزم چون آگاهی حاصل ساخت، دردم رقم سهپالاری مملکت مذکور را بهعهده اهتمام برادر زاده خود علیقلی‌خان مقرر داشت، که از رکاب ظفر انتساب به‌عنوان چپاری عازم ارض فیض مدار، واز آن نواحی باسپاه خراسان در حرکت آمده، و توپخانه الکای مرو شاهجان را برداشته، عازم سوقیار، واز آن جانب با غازیان مأمورین آن حدود روانه مملکت خوارزم گردد. و سفارشات زیاده از حد بدان کرده، به‌عنوان چپاری مرخص فرمود.

۵- این سنه جایش سفید مانده بوده، بعداً بهخطی دیگر نوشته شده. اما صحیح ۱۱۵۶ است زیرا نادر فرمان لشکرکشی را در موصل داده، و گزارش سرکردگان در قصر شیرین بداد رسیده است.

## ۱۸۲

## [آغاز شورش تقی‌خان شیرازی در فارس]

قبل از این رقمزده کلک‌بیان گردیده بود، که تقی‌خان شیرازی از راه عسبان و طغیان درآمده، و از اوجاق گردون رواق صاحبقرانی روی گردانید.

باعث این حرکت شیع آن بود که چون صاحبقران دوران بعد از مراجعت ناعستان عمال مملکت فارس را بدرکاب احضار داشته، مداخل مستمری آن ولایت را بالمضاخف مقرر فرمود که هر ساله باز یافت نمایند، و موافق مداخل مدد خرج مطالبه فرمود، و جمعی از عمال آن مملکت را ابواب و مسترد زیاده از حد که عقل از تصور آن عاجز بود مقرر داشت که باز یافت نمایند، و محصلان غلیظ و شدید تعیین فرمود که به ضرب کتک و شلاق به عمل آورده، تحویل خزانه عامه نمایند.

و در این خصوص، رقم مبارک مطاع به عهده و اهتمام تقی‌خان مقرر گردید، که باید وجه مذکوره را بزودی سرانجام کرده، ارسال ارض فیض بنیان نمایند، که از آنجا به دارالاثبات کلات برده، تحویل تحویلداران مخصوص نمایند.

چون عمال و حکام وارد فارس گردیدند، محصلان در وصول وجه مذکور کمال اهتمام و زجر مالا کلام به عرصه ظهور رسانیده، سعی لخبخ در حصول وجه به تقدیم رسانیدند. سکان آن دیار طاقت این صناعات نیاورده، شورش و انقلاب در مملکت فارس به شیوع پیوست، و از هر کس که وجه مقرر به وصول نمی‌آمد، عیال و اطفال خود را به طایفه فرنگی و سوداگران هندی می‌فروختند.

چون مقدمه زجر و سیاست به سرحد افراط رسید، جمعی از سرکردگان طایفه فیلی و فارسی متفق گشته، به قدر بیست نفر محصلان دارای گیتیستان را به قتل رسانیدند، چون طوایف دیگر آن حرکت [را] دیدند هر کس محصلان خود را به قتل آورده، به جماعت مذکوره ملحق می‌گشتند.

و هر چند تقی‌خان اراده آن نمود که آن فتنه عظیم را فرونشاند، فایده‌ای مترتب نگشته، به قدر ده هزار نفر دور و دایره عمارات تقی‌خان را فرو گرفتند، و گفتند: هر گاه با ما اتفاق نورزی، جان خود را در معرض هلاک خواهی رسانید، والا ایسکه تو را به سرداری و فرمانروایی خود برخواییم داشت.

چون خان مذکور احوال را چنان مشاهده کرد، فاجار آن نیز از راه عداوت

۱- برای تمصیل شورش تقی‌خان رجوع شود به روزنامه میرزا محمد کلاتر فارس، تمصح عباس اقبال و نیز در فصل ۲۲۵ همین کتاب مجدداً شورش تقی‌خان و حوادث فارس تا مرگ نادر نقل شده و آن فصل اطلاعات بیشتر و دقیق‌تری دارد که غالباً با روزنامه میرزا محمد کلاتر هم مطابقت دارد. من تصور می‌کنم مؤلف آن مطالب جدید را بعد از مرگ نادر، از شاهدان حوادث شنیده ضبط کرده است.

صاحبقرانی درآمده، بدان طوایف یکدل و یکجهت گردید. و چند نفری از محصلان که به جهت امر مذکور در نزد او بودند، آن بیچارگان را نیز نظر به موافقت و خاطر جمعی ملوایف مذکوره به قتل رسانید. و در آن روز تقی‌خان را صاحب اختیار و فرمانروای خود ساختند، و در خصوص یاغی بودن خود به حضرت صاحبقران، نوشتجات بسیار به ولایات و قمیات فارس ارسال داشته، از چگونگی حالات آگاه ساختند.

اما در آن اوان، حسب فرمان قضا جریان صاحبقرانی، چنان به نفاذ پیوسته بود، که محمدحسین‌خان افشار که در نواحی عراق سردار و صاحب اختیار بود، عوازی دو هزار نفر از نامداران خراسانی [را] که در تحت آن سوی غازیان عراق مأمور خدمات بودند، برداشته، عازم شیراز، و در آن حدود غازیان فارسی را مجتمع ساخته، با تدارک معقول عازم لار، و در آن نواحی و بندرات به عنوان محافظت اشتغال داشته، متمردین و سرکشان آن دیار را تنبیه نماید.

نظر به فرمان واجب الإذعان صاحبقرانی، با سپاه قلیل خود در آن دوپوم وارد شیراز، و در خارج قلعه، در باغ رکناباد تزلزل داشت. چون مقدمات بدین منوال گردید، در همان مکان دور و دایرهٔ خونخوار خاطر جمع ساخته، و در محافظت خود اشتغال ورزید. اما چون تقی‌خان از شورش و انقلاب قدری فراغتی حاصل ساخت، چند نفری به نزد محمدحسین‌خان فرستاده، او را به دلالت و استمالت به نزد خود طلب داشت. و آن خان با تمکین چاره‌ای به جز اطاعت نداشت، عازم خدمت تقی‌خان گردید. و در حین ملاقات چندان شکایت از حضرت صاحبقران نمود، که آن و باقی اعزّه و اعیان فارس را دل بدان سوخته، همگی بر قول و گفتار آن مطلقین و خاطر جمع گردیدند. و در آن چند یوم چنان بود که جمیع امورات و مشورت، و سوانحات و صادرات که رخ می‌داد، به عهده و صوابدید آن فیصل پذیر می‌گشت.

اما سابق بر این حسب فرمان قضا جریان صاحبقرانی رستم خان به سرداری بندرات و گرمسیرات اشتغال داشت، و جمعی از عساکر فارسی در خدمت او می‌بودند. تقی‌خان چنان با سرکردگان خود قرار داد که تا رفته رستم‌خان را دفع نماییم، سکنة فارس سر به اطاعت و انقیاد ما در نخواهند آورد. و به همین اراده با عوازی بیست هزار نفر سواره بر جناح حرکت آمده، عازم بندرات گردید، و محمدحسین‌خان افشار را در قلعهٔ شیراز گذاشت، که در محافظت و محارست و قلعه‌داری لوازم یگانگی را به عمل بیاورد. راوی ذکر می‌کند که: مقدمات یاغی شدن تقی‌خان، به قول اکثر راویان، به نحوی است که حضرت صاحبقران در حین مراجعت از مملکت هندوستان و تسخیر فرمودن ممالک ترکستان، چنان بر خاطر کیمیای خود قرار داد، که شرح فتوحات و به تصرف درآمدن ممالک مذکوره را گوشزد بندگان ثریا مکان پادشاه جمجاه گردوق دستگاه محمدشاه فرمانفرمای ممالک هندوستان گرداند.

در این خصوص، عالیشان و الامکان مظفر علی‌خان بیات نیشابوری را، با تحف

۲- طبق روزنامهٔ میرزا محمد کلانتر (ص ۱۶) محمدحسین‌خان به کازرون گریخته بود و بعد از ورود سپاه نادری شیراز را محاصره کرد. و نوشتهٔ مولف در پیوستن او به شورشیان پذیرفتنی نیست.



وارمغان ترکستان و بدقدر سیحد نظر غلامان و کنیزان قلماق، به عنوان ایلیچگری روانه درگاه جهان آرای نفاوه خاندان گورکانی گردانید. وبعد از وصول به شرف حضور موفورالسرور دارای هندوستان، و گذرانیدن ارمغان حضرت صاحبقران، و مژده دادن گرفتن ممالک مذکوره را، پادشاه معظم‌الیه نظر به اتحاد و یگانگی دارای مذکور، هفت شبانه‌روز ولایت [شاه] جهان‌آباد را آیین بسته، نفاوه بشارت و شادکامی بر فلك مینایی رسانید، و سواد رقم مبارک مطاع صاحبقرانی را به جمیع ولایات محروسه ممالک هندوستان ارسال گردانید.

وبعد از مدت شش‌ماه مظفرعلی‌خان را با ایلیچی جدید دیگر با هدایای بسیار و پیشکش وارمغان بیشمار هندوستان مرخص و روانه رکاب نصرت انتساب صاحبقرانی گردانید و در نواحی داغستان به زیارت آستان معدلت بنیان صاحبقرانی مشرف و ایلیچی پادشاه مذکور را در مراجعت داغستان ارسال درگاه پادشاه مذکور گردانید.

و در آن اوان، به سمع همایون رسانیدند که سکان مسقط و بحرین شورش و انقلاب بهم رسانیده، و در دادن باج و خراج معمولی از ابتدای ششماهه این‌سال تکاهل و تغافل ورزیده، و جمعی از آن کوتاه‌اندیشان [اظهار] می‌نموده‌اند که ما در دریا سکنی داریم، و هر کسی اراده تسخیر این چند نفر نماید، به کناره دریا رفته، به ضرب گلوله تفنگ مرگ‌آهنگ دمار از روزگار آن به در آورده، نمی‌گذاریم که از کشتی و غراب قدم به ساحل این بلاد بگذارد. و جمعی بدین امر قبیح منکر بوده، دم از اخلاص و ارادت دارای دوران می‌زدند.

و در این وقت، حسب‌القرمان قضا جریان مظفرعلی‌خان را به حکومت آن دیار سرافراز و برقرار ساخته، روانه فرمود که بدان حدود رفته. هر گاه احدی از راه مخالفت درآید، در دفع آن کوشیده، در قتل آن طایفه مضایقه نماید. و هر گاه همگی به نهج سابق در اطاعت و انقیاد ثابت قدم باشند، متبرین آن طوایف را تنبیه، و مطیعان ایشان را مرحمت و شفقت کرده، به امیدهای خاقانی مستمال گرداند.

نظر به فرمان قضا جریان صاحبقرانی، با موازی پنج هزار نفر نامدار ظفر شمار عازم آن حدود گردید. بعد از ورود کناره دریای عمان، در کشتی و غراب نشسته، عازم مسقط گردید.

چون ورود عاقر منصور گوشزد آن طوایف گردید، اعزه و اعیان آن ولایت از راه اطاعت درآمد، به استقبال شتافتند. و جمعی از الواط و اوپاش و اجامره [که] منشأ فساد گشته بودند، چون اعزه را در استقبال دیدند، ناچار آن طوایف نیز برخیز فرار و جمعی دیگر با رؤسا به استقبال شتافتند، و در کناره دریا به شرف حضور موفورالسرور آن‌خان عالی‌مقدار مشرف، و از آن نواحی وارد اصل بلده گردیدند.

و نواب خان عالی‌مقدار روز دیگر جشن عظیمی ساخته، اعزه و اعیان آن بلده را برداد، و ارقام شفقت آمیزی [را] که صاحبقران گیتی‌ستان به جهت خاطر جمعی آن جماعت قلمی فرموده بودند، بدیشان خواند، و بعضی از بزرگان آن دیار را به خلعت خاص سرافراز ساخت.

و چون مدت ده یوم منقضی گردید، و اختیار رتی و فتنی آن بلاد را در کف کفایت خود استحکام داد، و آن پنج هزار نفر ساکن گردیدند. کدخدایان آن بلاد را مقرر فرمود که جماعت اشرار و مفسدین را به موجب سیاهه به حضور خان معلی‌شان حاضر ساختند. و در آن یوم آن طایفه را سه فرقه ساخته، جمعی که بنای سرکشی و باغیگری را گذاشته بودند به قتل آنها فرمان داد، و جمعی که در دامن مالو جهات و وجوهات دیوانی کوتاهی نموده بودند از چشم و زبان آنها را عاری ساخت، و جمعی که تیریک<sup>۲</sup> و خوشامد می‌گفته‌اند آنها را گوش و بینی و زبان قطع نمود و اموال و اسباب آنها را ضبط [نمود].

و بعدالیوم، ساکن آن دیار در کمال اطمینان و خاطر جمعی به امر بیچارگی قیام، و به دعا گوئی دوام دولت دوران عدت اقدام نمودند.

گرگ با عیش، میش با سر<sup>۳</sup> همه باهم، مثال خسرو بره (۴)  
و چند نفر از محصلان غلیظ و شدید به حصار بحرین ارسال داشت، و از آن جماعت مداخل یکساله را مضاعف باز یافت نمود.

و علاوه آن، حسب فرمان صاحبقرانی چنان به نفاذ پیوسته بود که به قدر یکصد و پنجاه من مروارید غلطان، که اعلائی آن پنجاهانه به یک مثقال، و وسط آن ده دانه، دیگر بیست یک مثقال بوده باشد، از عمال و مباشرین امر مذکور به سیغ<sup>۵</sup> ترجمان باز یافت نموده، انفاذ درگاه جهانگشا نمایند.

نظر به فرمان واجب‌الادعای مقدار یکصد من ارسال، و [از] مباشرین معدن مذکور و سوداگران آن دیار باز یافت، و پنجاه من آن در عهد<sup>۶</sup> تعویق افتاد، مباشرین آن امر غواصان خود را برداشته، و در سنیک و گمی نشسته، به امکان معین آن دریا آمده، غواصان خود را به دریا افکند، به تفحص و تجسس آن اشتغال ورزیدند، در اندک فرصتی به اقبال صاحبقرانی پنجاه من مروارید غلطان فراهم آورده، با مقدار یکصد من انفاذ درگاه جهانگشا گردانیدند.

و مظفر علی‌خان در کمال خاطر جمعی در حکومت دریا بار اشتغال داشت. بعد از مدت یکسال در سنه<sup>۷</sup> سبع و خمصین و مائه بسدالالف از دار غرور به سرای سرور به اجل طبیعی انتقال نمود.

و در آن روز جمعی از مفسدان، که در گوشه و کنارها در انتهاز فرصت بودند، بیرون آمده، اموال و اسباب خان عالی‌مقدار را تاراج، و موازی پنج هزار نفر [را] که در رکاب نواب خانی بودند، و هریک در گوشه و کنار به خاطر جمعی به امر سپاهیگری خود اشتغال داشتند، در همان مکان آنها را نیز گرفته برهنه نمودند. و مجدداً مقدمات باغی شدن طوایف مذکور گوشزد اعنای دولت دوران عدت صاحبقرانی گردید.

نارای دوران [را] از شنیدن این مقال آتش غضب شعله‌ور گشته، کلبعلی‌خان ولد باباعلی بیگ افشار برادر فتحعلی‌خان [را]، که برادر حضرت صاحبقران بود، به

۳- نسخه: تحریک.

۴- نسخه: در عقلم.

سرداری آن دیار و مملکت فارس سرافراز ساخته، مقرر داشت که جمیع عساکر فارس را، که موازی بیست و پنج هزار نفر می‌شود، برداشته، به نواحی مسقط و بحرین رفته، سکن آن دیار را قتل عام کرده، مراجعت به فارس نماید.

و آن خان عالیمقدار که در کمال شجاعت [بود]، و قرینه نداشت، موازی یک هزار نفر از رکاب اقدس برداشته، وارد فارس، و مدت سه ماه در آن حدود توقف، و موازی سی هزار نفر نامدار ظفر شعار فراهم آورده، و اسباب و اساساً بزرگی، که پادشاهان و مهتران را شاید، به جهت خود آماده و مهیا ساخت. و از آن حدود باتقی‌خان، که در آن محل وزیر مملکت مذکور [و حاکم و صاحب اختیار شیراز] ۵ بود، عازم گرمسیرات گردید. و در آن نواحی ملازم خود را اضافه ساخته، عازم بندرات گردید.

و هر چند که رقم مبارک می‌رسید که باعث نرفتن به مقصد از چه راه است، کلبعلی‌خان در این خصوص کوتاهی به عمل آورده، به خیالات فاسده افتاده، اراده سلطنت در خاطر آن خطور می‌کرد. و تقی‌خان<sup>۵</sup> و جمیع دیگر از دوستاران گیتی‌ستان به عرض اقدس رسانیدند که کلبعلی‌خان را هوای سلطنت در خاطر خطور کرده، و با تقی‌خان متفق گشته، اراده سرکشی دارند.

صاحبقران گیتی‌ستان، رقمی به عهده کلبعلی‌خان قلمی داشت که در محل فرصت سر تقی‌خان را از قلعه بدن جدا ساخته به درگاه معلی خواهد فرستاد. و رقم دیگر به عهده تقی‌خان قلمی داشت که هوای سلطنت در دماغ کلبعلی‌خان راه یافته، در محل فرصت سر آن را از قلعه بدن جدا ساخته انقاد در گاه معلی نموده، خود صاحب اختیار و فرمانروای مملکت فارس خواهی بود.<sup>۶</sup>

و این هر دو رقم از اتفاقات به دست تقی‌خان افتاد. از خوف و هراس که داشت رقم کلبعلی‌خان را مخفی، و جمعی از سرکردگان فارسی را در خلوت احضار داشته، و این راز را در میان نهاد.

محمد باقر بیگ نام [از] طایفه لک که از جمله معشیرین عساکر فارسی بود گفت: هر گاه مقرر نمایی من سر کلبعلی‌خان را امشب از قلعه بدن جدا ساخته، به جهت تو حاضر نمایم، خان مذکور آن را وعده و وعید بسیار داده، در آن شب باقر بیگ مذکور با چند نفر از نامداران فارسی وارد سرایرده خان عالیمقدار گردید. چون محل اعتماد [و] در خلأ و ملأ با آن در همه مصلحت و کنکاج حاضر بود، و به عادت هر روزه نزد خان معلی‌شان وارد گردید و کشیکچیان و حارسان مزاحم آن چون نمی‌شدند، آن نمک بحرام به وزود خیمه آن دست به مشیر کرده، و نواب خان را پاره پاره کرده به قتل در آوردند. و جسد آن را به میان چاه عمیق افکنده، سر آن را به خدمت تقی‌خان حاضر ساختند.

۵- در حاشیه صفحه به خط دیگری بعداً نوشته شده.

۶- ظ: به جای تقی‌خان نام دیگری باید باشد.

۷- اینکه نادر دورقم جداگانه برای کلبعلی‌خان و تقی‌خان فرستاده، و هر یک را مأمور کشتن دیگری کرده، در نامه‌های کنیش بازن طیب نادر نیز آمده است.

و در آن شب شورش و انقلاب عظیم در میان عساکر رکابی افتاد، اما تقی خان همان رقم بندگان اقدس را حجت خود ساخته، به جمیع سرکردگان خواند، و آن فتنه عظیمه ساکن گردید. و اموال و اسباب خان مذکور را عساکر فارسی تاراج کردند. و روز دیگر رقم صاحب اختیارى خود را گوشزد سرکردگان نمود، و همگی از راه اطاعت و انقیاد درآمده، مطیع و متقاد گردیدند.

چون در مدت بیست و یک روز عساکر منصور مسلط و صاحب اختیار گردید، اما ابواب و مسترد زیاد از حد بهسکان فارس نیز حسب فرمان نادری مقرر شده بود، جبر و تعدی زیاد بهسکان آن دیار رخ داده، و همگی رعایا و برایا نیز حال مضطر و حیران گشته، و برخی فرزندان خود را به سوداگران فرنگ می فروختند. چون مقدمه قتل کلبلی خان در آن مملکت به شیوع پیوست، محصلان دارای دوران را در هر مکان و مسکن که بودند به قتل آوردند، و همگی طوایف فارسی در مقام ستیزه و عناد درآمده، روی به درگاه تقی خان نهادند، و آن مردود نمک بحرام پاسبان کینه خواه عازم ولایت شیراز گردید. و مدتی در آن نواحی بنای سلطنت و فرمانروایی را بر خود مرتب ساخته، همه روزه قاصدان به اطراف بلاد عراق و قلمرو عیشگر فرستاده، سرداران و سرکردهگان را به وعده امیدوار می ساخت.

و چون در آن اوان رستم خان در بندر عباس سردار و صاحب اختیار بود، و به ساختن کمی و غراب اشتغال داشت، و هر چند تقی خان اراده نمود که به دلایل و نصایح آن را فریفته خود گرداند فایده ای مترتب نگشته، ناچار [عازم بندر عباس شد و] برادر خود را و محمد رضاخان [پسر] خود را در شیراز صاحب اختیار و محمد حسین خان افشار را نیز سردار اصل بلده ساخته، و آن سردار و الاثان با موازی يك دوهزار نفر که با خود داشت، در اصل ارك شیراز سکنی گرفت.

چون چند یومی از رفتن تقی خان منقضی گردید، دو نفر جاسوس تیزرو و بايك مطرا عربیة منینی بر احوالات و طغیان تقی خان، و در ارك قلمه توقف داشتن [خود] را به درگاه جهان آرا ارسال داشت. و همه روزه در جمع آوری آذوقه و علوفه و سرب و باروت، و تعمیرات شکست و ریخت آن حصار اشتغال داشت.

اما چون از آن جانب تقی خان با سپاه فراوان عازم بندرات گردید، اولاً شرحی بهسکان آن نواحی و سرکردگان فارسی که در خدمت رستم خان مأمور آن امر بودند قلمی، و در طی مراسله مقرر داشته بود که: چون حضرت صاحبقرانی از نواحی داغستان مراجعت به مملکت ایران نمود، طبیعت غریزی آن به صفرا و سودا منقلب گشته، به آزار مالیخولیا مبتلا گردیده، و بدان سبب و جهت حکام و عمال همه ولایات [را] که به نظر آن می رسد، بدون سبب و جهت ابواب و مسترد نموده، به قتل می رساند. و حال همگی سپاهی که در رکاب آن به خدمات اشتغال داشتند، از سلوک ناموافق آن رنجیده، و روی گردان گشته، هر يك به ولایات بعیده رفته، بنای سرکشی و یاغیگری را پیشنهاد خاطر خود نموده اند. و محمد حسین خان افشار، که از سلسله بلند مرتبه آن می باشد، در ولایت شیراز سر مخالفت و عصیان بدان ورزیده، با بندگان عالی متفق، [و] بنای مجادله و محاربه

بدان دارد.

باید شما سرکردگان از سپاهی ورعایا، رستم‌خان را به دلایل و مواعظ باخود متفق کرده، وارد موکب عالی گردند، و هرگاه رستم‌خان در آمدن خود ابا نماید، باید به‌هر نحو که باشد در قتل آن مضایقه نکرده، کار آن را به‌اتمام برسانند. و هرگاه عیاداً بالله در این خصوص کوتاهی از شما به‌ظهور رسد، بر همه حال آماده و مهیاباشند، که موکب عالی کوچ بر کوچ وارد آن نواحی گشته، به‌نحوی بازخواست نمایم که عبرت عالمیان گردد.

ونامه را به‌دست دوتنفر از معتمدین خاص خود داده، به‌تزد آن طوایف ارسال نمود. و در محل خلوت خاص نامهٔ مرسوله‌را به‌سرکردگان مذکور داده، و سفارشات ملفوظی را تقریر نمودند.

آن ناپکاران نمک‌ناشناس، در حین مجلس و سخن‌آرایی تقریر نمودند که: نادر دوران را ظلم به‌انتها رسیده که بنای ابواب و مسترد و قتل رعایا و برابرا را پیشنهاد خاطر فیض مظاهر خود ساخته، و مذکور می‌شود که در هر بلاد از ممالک محروسهٔ آن، سرکردگان عظام و سرخیلان کرام بنای سرکشی و پانگیگری را بر خود لازم و متحنم ساخته، به‌شرارت و افساد اشتغال دارند. و هرگاه بندگان عالی نیز ارادهٔ لشکرکشی و سلطنت و فرمانروایی را پیشنهاد همت و الاثمت خود گردانند، شاید که سکان این بلاد نیز از آفات و بلیات و سخط و غضب صاحب‌فرمانی محفوظ بوده، عمر فانی خود را به‌سرور و شادگامی و کامرانی به‌انتها رسانند.

رستم‌خان را از شنیدن این نحو گفتگو آتش غضب شعله‌ور گشته، گفت: هرگاه احدی این نحو خیالات فاسده و سخنان باطله در خاطرش خطور کند، زبان آن‌را از قفا و سرش‌را به‌تیغ جفا قطع باید ساخت.

چون سرکردگان این سخن را استماع نمودند، و دانستند که اخلاص و محبت آن‌را به‌عقراض عداوت قطع نمی‌توانند ساخت، و دامن پاک آن‌را به‌لوث نمک بحرامی نمی‌توان پرداخت، ناچار از راه چاپلوسی درآمده، زبان و کلام خود را تغییر داده، گفتند که: احدی را از اغنیا و فقرا آیا یاری آن باشد که چنین خیالات فاسده را به‌مخیلهٔ خود راه تواند داد؟ غرض این اخلاص اندیشان آن بود که احدی از سرکردگان [یا] غیر ی تصدیق این سخن قبیح را خواهند کرد، یا اینکه اخلاص خود را بر پیشگاه خاطر عالی مظاهر و لایح خواهند ساخت؟

ما را از این سخن غرضی نیست در میان لیکن چمن بخشکد و طرح نوی شود اما در آن یوم رستم‌خان را آتش غضب شعله‌ور گشته، چند دفعه اراده نمود که به‌قتل آن چند مردود امر فرماید، مشیت قضا و قدر در سعی آن نکوشید، و آن‌خان عالیمقدار به‌مخیلهٔ خود چنان حرکت شیخ را راه نداد.

و در آن یوم که آن مجلس منعقد گشته و سرکردگان مذکور در فکر قتل آن‌خان و الاکهر افتادند چند نفری که از این مقدمه آگاهی نداشتند آنهارا نیز آگاه ساخته و همگی چنان قرار دادند که در محل فرصت کار آن‌خان و الاشان را به‌اتمام رسانند

و چون روزنامه‌چشمه عمر آن در دفاتر محاسبه ازلی از مقدرات لم یزلی به‌میزان خلاصه ایجاد سنجیده شد دوساعتی از حاصل جمع و خرج آن در باقی ایام آن مرفوعه بود که در این وقت آن نمک بهرامان همگی متفق در محلی که در خلوت خاص به‌استراحت غنوده بود بر سر آن‌خان عالیشان ریخته و به‌ضرب شمشیر آبدار پاره پاره کردند و سر آن‌را از قلعه بدن جدا ساخته به‌خدمت تقی‌خان ارسال داشتند و جمیع اموال و اسباب آن‌را در نیم ساعت به‌تاراج حادثات داده آن سلطنت و دولت با خاک ابدار برابر گشته گویا هرگز رستم‌خان نبوده. لم‌سوده.

عجب روزگاری است مردم شکار نه رستم گذارد نه اسفندیار همه مهر او کینه و بد سری است همیشه کارش جادوگری است (۲) منه دل به این چرخ پر انقلاب که خالی نباشد ز رفیع و عذاب القصد، چون تقی‌خان از قتل رستم‌خان آگاهی حاصل ساخت، باد نخوت و غرور در کاخ دماغ آن راه یافته، با اعیان خود می‌گفت: یقین حاصل است که دولت‌نادرى به‌اتمام رسیده که رستم‌خان بدین آسانی به‌قتل [رسید]، و اقبال ما در تراید و تضاعف خواهد بود.

و از آن نواحی کوچ بر کوچ وارد بندرات گردید. و چند یومی در انتظام امورات آن سرحد کوشیده، هر کس که زبان از اخلاص و ارادت صاحبقرانی می‌گشود سر آن‌را به‌ضرب شمشیر آبدار جدا ساخته، اموال او را ضبط می‌فرمود، و هر کس که از راه بغض و عداوت صاحبقرانی درمی‌آمد، به‌انعام و نوازشات آن را سرافراز می‌ساخت، و چون امورات بندرات و گرمسیرات را حسب‌الواقع فیصل داد، و خزاین نادرى [را]، که در آن نواحی در دست تحویلداران بود، ضبط نمود، اراده نواحی لار کرد. و در آن حدود در تدارک عاگر نکبت‌مآثر خود بود، که در این وقت چند نفر جاسوسان از نواحی شیراز از نزد برادر تقی‌خان وارد، و تقریر نمودند که در این وقت چند نفر قاصدان از سمت اصفهان وارد، و تقریر کردند که حسب‌الامر دارای گیتی‌ستان چنان به‌نفاذ پیوسته که الله‌وردی‌خان قرخلوی افشار با موازی سی‌هزار نفر از نامداران عراقی ولر و بختیاری و خراسانی، کوچ بر کوچ از اردوی کیوان‌پوی وارد اصفهان، و به‌جهت تنبیه تو و متمردان فارس در این چند یوم وارد شیراز خواهد گردید. از شنیدن این سخن رعشه در اعضای تقی‌خان افتاد، و این راز را افشا نکرد.

با سپاهی که جمع‌آوری نموده بود، از نواحی لار در حرکت آمد. لم‌سوده  
 ز گرگین حصار آن سپاه گران  
 همه دل بجوش و همه در هراس  
 که گردون چه سازد چه بار آورد  
 که را کام شیرین کند در جهان  
 یکی در امید و یکی در نوید  
 روانه شدند سوی شیرازیان  
 همه بر ز بیم و همه در قیاس  
 که را زین جهان در کنار آورد  
 که را تلخکامی دهد با زبان  
 که آیا چه سازد... ۹ جرخ از جدید

روانه شدند سوی زرین حصار  
 یکی پیش می‌رفت یکی در قفا  
 فروریخت از دیده‌اش اشک ناپ  
 روانه شد با دل پر هراس  
 کجا طاقت یک عقاب آورد  
 نمود زور بازوی خود در غلاف  
 قضا پالهنک کرده ومی دوید  
 که شهنش غذا [یست و] فعلش خطا  
 چو رستم جگر گاه خود می‌درد  
 به فرمان آن می‌شود خاریشت  
 القصد، تقی‌خان از نواحی شیراز در حرکت آمده، عازم بندرات گردید. برادر  
 خود را نایب و محمدحسین‌خان را در امورات سپاهی صاحب اختیار کرده بود، و در آن  
 اوان همه روزه محمد حسین‌خان قاصدان و جاسوسان به درگاه دارای دوران فرستاده،  
 از کماهی حالات [آورا] آگاه می‌ساخت.

چون در آن اوان آوازه ورود المهوردی‌خان قرخلوی افشار گوشزد آن گردید،  
 با موازی یک‌هزار نفر خراسانی که با خود داشت، خود را به‌ارک آن حصار کشیده، و از  
 غله و ما کول آنچه بایست فراهم آورد، و بنای سرکشی پیش نهاد، که مقارن این حال  
 تقی‌خان نیز با سپاه گران وارد شیراز گردید. و هر چند کدخدایان و سخن‌سنجان ارسال  
 نزد آن گردانید که باعث این حرکات از چه راه است؟ آن‌خان صاف اعتقاد در جواب  
 قلمی نمود که: تا جان در بدن و رمق در تن داشته باشم به‌تزد تو نخواهم آمد. چرا که  
 تو هر گاه اراده امنیت بلاد و رفاه انام [را] می‌خواستی، بایست که رستم‌خان را  
 به‌قتل فرسانی، و اراده قتل من تمامی. و از اینگونه سخنان گله‌آمیز که مبنی بر حیل بود  
 تقریر می‌نمود، و منتظر ورود سردار معظم‌الیه بود.

و به‌قول اکثر راویان ذکر نمودند که چون شورش و طغیان تقی‌خان معروض  
 پایه سریر معدلت مصیر خاقانی گردید، در آن اوان محمدحسین‌خان افشار در نواحی  
 عراق سردار و صاحب اختیار بود. حسب فرمان قضا جریان چنان مقرر گشته بود که:  
 هر گاه استمداد بر خود گمان بر باشی، هنوز که تقی‌خان استعداد نساخته، در تنبیه آن  
 کوشیده، لوازم خدمتگزاری خود را بر پیشگاه خاطر خطیر همایون ظاهر و لایسح  
 خواهی ساخت.

محمد حسین‌خان با موازی هفت‌هزار نفر وارد شیراز، و در باغ شاه نزول  
 داشت، و تقی‌خان مقارن ورود آن از نواحی لار وارد شیراز گردید، و دوسه دفعه  
 مجادله صعب فیما بین به‌ظهور انجامید.

تقی‌خان را حیل‌های به‌خاطر خطوط کرد که سیاه قزلباش را به‌افسوس و دیرنگ

از پای در آورد. چنان مقرر داشت که باقر نام لك، که از جمله سرداران معبر بود، با موازی بانند نفر به خارج شهر رفته و طرح محاصره ای افکند. زوی به هزیمت نهاد، معاودت به شیریند نمایند. باطراف محلات را مسدود و در دو سمت، بی بهادر در حوز از نفر تفنگچی تعیین داشت، که در محلی که عساکر قزلباش متعاقب سپاه شکست خورده، داخل حصار بند شهر گردند، از دو طرف درآمده، در قتل آن سپاه متعاقب نمایند.

بعین رویه باقر لك وارد میدان و از آن جانب محمدحسین خان با سپاه عراق و افغان واوزبك، که در نزد آن مأمور خدمات بودند، وارد میدان و بیدک جمله طایفه افغان واوزبك آن بانندش راه فرار پیش گرفته، خود را به حصار افکندند و غازیان مذکور متعاقب، چون در دروب را گشاده دیدند، وارد آن حصار گردیدند و عمینکه به قدر يك دوهزار نفر از جماعت افغان واوزبك داخل شهر گشته و تا صحن مقدس شاه چراغ آمدند، بیکدفعه از اطراف، آن جماعت مکار بندرآمده، و در قتل آن طایفه کوشیده، در نیم ساعت به قدر پیکهزار نفر را قتل و اسیر نمودند. و معدودی چند مجروح و زخمیدار خود را بر دروب رسانیده، و در قلعه را مسدود دیده، از فسیل و باره خود را افکندند. هر يك را که در اجل ایشان تأخیری بود، به هزار فلاکت بدر رفتند. و محمدحسین خان چون در خارج بود، از چنان چشم زخم و هم و هراس برداشته، از باغ شاه کوچ کرده، و پشت به کوه سگر حصین ساخته توقف نمود.

و تقی خان از آن فتح نمایان خود بحال در مرور گشته، نهاره شادکامی به نوازش در آورد، و دوسه روز به عیش و نشاط اشتغال داشت، که در این وقت حاسوسان غم اندوز به سمع آن رسانیدند که اللهوردی خان قرخان با موازی بیست هزار نفر در این چند روز وارد خواهد گردید. از شنیدن این سخن شادی به هم و نامرانی میل گردید. يك قهقهه کبک و دوسه جنگل باز است اندرین هر چند دوسه گریه مهمی است ناچار دست از محاربه محمدحسین خان برداشته، به ساختن بروج و باروی قلعه و تدارک اسباب و اسلحه اشتغال ورزید. تا [خود] فلک از برده چه آرد بیرون.

# ۱۸۳

## [محاصره شیراز]

راویان صادق به رشته تحریر چنین کشیدند که اللهوردی خان سردار ممالک فارس به استعداد و آراستگی تمام با عساکر ظفر فرجام از نواحی اصفهان کوچ بر کوچ وارد [حوالی] شیراز گردید، و در آن روز دومیل مسافت به شهر تزلزل فرمود و چند نفر کدخدایان صداقت کیش و مصلحان خیر اندیش [را] با ارقام مبارک، که به سرافرازی تقی خان و سرکردگان و ریش سفیدان دیار فارس که از مصدر جاه و جلال صادر



شد. بوشه ارسال نبرد تقي‌خان گردانيد.

بعد از ورود جنود آن ارقام مبارک را مطالعه نمودند، و شرحی قلمی داشته بود که: اختلاف و ارامت آن عالیشان و باقی آنرا و اعیان آن دیار بر بندگان عظمت‌سدار ما ظاهر و لایح است، هر چند که مقدمات و فتورات که از ایشان به منصفه ظهور رسیده، سایر حواله اعتبارات فنی و مقدرات ازلی است، باید برك دعوا و مناقشه نبوده، به همان رویه اول سر قدم، ساحه وارد حضور سردار و الاتیار که در این وقت مأمور آن حدود نمودیم گشته، و بدینج اول در خدمات خود ثابت قدم بوده، خدمات خود را بهتر از اول مرعی و مبدول خواهند داشت، که از جرایم و تقدیرات اعلی و ادلی آن دیار در گذشتیم. و هر گاه خدا نکرده به همان شرارت و انصاف خود ثابت قدم گشته، و دست خود را از این افساد کوتاه ننمایند، حسب الامر به عهده المهوری‌خان سردار مقرر داشته‌ایم، که سکان آن دیار را اسیر و قتل شیر خونریز گردانیده، کله مناره نمایند، و زنان و فرزندان ایشان را عساکر منصور به قراق و قفلاق و قرنگ بیع نمایند.

چون تقي‌خان و سکان آن دیار از مضمون ارقام دارای گیتی‌ستان اطلاع حاصل نمودند، همگی چنان مصلحت‌اندیش که هر گاه از راه یگانگی هم نرآئیم، در قتل و غارت ما مناقشه نخواهد داشت، و احدی از جماعت لاری را زنده نخواهد گذاشت اولی و انس آن است که نا جان دریدن و رمی درین داشته باشیم، در کوشش و کشش مضایقه نکرده، خودداری نماییم. غرض اینکه سخنان واهی جواب داده، و قاصدان را ارسال نزد سردار معظم‌اله گردانیدند.

چون المهوری‌خان از اشرار و افساد آن طایفه کماهی [اطلاع] حاصل نمود، روزانی دیگر از آن نواحی کوچ کرده، و در باغ شاه بیک میدان مسافت حصار بند شیراز نزول نمود.

واژ آن جانب تقي‌خان نیز با موازی ده دوازده هزار نفر از غازیان لاری از قلعه به خارج آمده، در مقابل سیاه نصرت دستگاه صف‌آرایی نمود.

واژ طرفین نامداران فیروز جنگ و دلاوران با نام و تنگ داخل میدان نبرد گشته طالب فتنه و شین گردیدند و به قدر دوسه ساعت حربی اتفاق افتاد که بهرام خون‌آشام در این گنبد مینافام انگشت تحیر به دندان تفکر کشیده، به نظاره آن گروه اشتغال داشت.

اما چون اقبال ابدعآل صاحبقرانی در تلاطم بود، آن جماعت بعد از ساعتی توقف چون خود را به همه جهت محیط گرداب بلا دیدند، ناچار روی به‌وادی قرار نهادند. غازیان غضنفر صولت و بهادران بهرام رایت، با تیغهای آخته و ستانهای پرداخته، بر اثر ایشان تعاقب کرده، بسیاری از آن بخت‌یرگستان عرضه تیغ و سنان مبارزان فلک‌توأمان گردیدند. و آن گروه فارسی مجروح و زخم‌دار خود را به حصار

۱- در روزنامه کلاتر (ص ۱۷) آمده که نادر میرزا محمدعلی صدرالمالک را به استمال تقي‌خان فرستاده، و قم خورده بود که انبیتی به او رساند.

شیراز افکندند.

بالاخره سپاه قزلباش در غایت کمال و ملال قتل و نهب... قاتل و مقتول را غشاوةٔ ظلمانی شام از رنج و تعب بازداشته، چون دامن سپهر از خون کشتگان مسمی بهشفق گردید، و خیل غراب منزل<sup>۲</sup> چون نقاب و غراب برجیقه‌های متتولان نزول نمودند، مجاهدان نامی از عقب آن گروه مراجعت نموده، بهجمع غنایم بیکران پرداختند.

پس از این فتح سهل‌الافتضا<sup>۳</sup>، که دست تأیید ربانی ابواب مرام و فیروزی بر روی دولت ابدی مفتوح گردانید، نواب اللهوردی‌خان کیفیت این واقعهٔ عظمی و محصور گشتن تقی‌خان بهاصل بلدهٔ شیراز را معروض پایهٔ سریر خلافت‌مصیر صاحبقرانی گردانید. و آن حصار را مرکزوار احاطه فرمود.

ونخست بهوسایط رسایل و مواعید ملوکانه تقی‌خان را از مقام خلاف و نفاق منجر به‌امان مواسا و وفاق تکلیف نموده، بروی ظاهر گردانید، که اگر با تیغ و کفن بدرگاه جهان‌پناه شناید، و دست در عروهٔ وثقی معذرت‌جویی<sup>۴</sup> زده، تکیه بر کرم و عواطف خسروانه ننماید، هرآینه در مقام بندگی پادشاه جرم‌بخش از حوادث روزگار مضمون ماند، والا که بر عناد و جهل اصرار ورزد، به‌دست آوردن وی آنچنان است که ماهی را از شبکهٔ دام از لجه به‌ساحل آورند، و بر تابش آن مقام بگذرانند. چه در این حصار که خود را مطلق‌العنان می‌پنداری، بدان ماهی مانی که در شبکه مقید گشته در میان بحر از دام عاقبت و عنقریب در تابهٔ امتحان می‌گدازد.

اما چندانکه از شفقت و مرحمت پادشاهانه به‌صراط مستقیم اطاعتش هدایت نمودند، رای صواب بروی مشتبه گشته، در مضمورهٔ نفاق قرین نکبت و شقاق اقامت وززید، و بالاخره چون اصرار آن سرگشتهٔ تیه غوایت مشاهده افتاد، و به‌مضمون «انذر اعذر» امر لازم‌الاتباع از موقف سیاست به‌صدور انجامید، که مبارزان رستم شمار و غازیان غضنفر کردار به‌هیأت اجتماعی متوجه تسخیر حصار گردیدند.

اما از آن جانب تقی‌خان بروج و باروی آن حصار را استحکام داده، با ذخیرهٔ بسیار و آلات حرب بیشمار در آن حصار تحصن اختیار فرموده، و بر بروج رایت شقاوت آیت برافراشته، ابواب سعادت بر روی خویش مسدود گردانید.

اما چون اللهوردی‌خان سرنار بر اصرار و قلعه‌داری و بندسری و نانکاری آن مطلع گردید، به‌ظاهر قلعهٔ شیراز نزول اجلال فرمود، و حصار را مرکزوار احاطه نمود. و مجدداً به‌وسایط رسایل و مواعید ملوکانه وی را از مقام خلاف و نفاق منجر به‌امان مواسا و وفاق تکلیف [نمود].

۲- یکی دوکله افتاده و عبارت آشفته است.

۳- نسخه: مرل.

۴- نسخه: سهل‌الافتضا.

۵- نسخه: معذرت قرونی.

اما تقی‌خان در همان مقام سبزه و عناد ثابت قدم گشته. بمرکب جهل و نادانی امرار می‌ورزید، و همه‌روزه جمعی از سرداران خود را از قبیل محمد رضاخان و ولد ارشد خود با محمدباقر بیگ لک و ابوالعلی بیگ و نجفعلی بیگ قشقای، با موازی ده دوازده هزار نفر به خارج قلعه فرستاده، حرکت مذبح‌وحی کرده، چون پشت به حصار بودند به اندک زور و آشوب خود را به قلعه می‌افکندند.

اما راوی ذکر می‌کند که جمعی از غازیان قاجار استرآبادی از قبیل خلیفه [قاجار] و حاجی مانی، که سرکردگان معتبر بودند، با موازی دویت نفر در خدمت محمدحسین خان افشار مأمور آن سفر گشته [بودند]. در آن اوان که محمدحسین خان در باغ شاه نزول داشت، مسموع ایشان گردید که غازیان قاجار استرآبادی همگی سر از اطاعت و انقیاد صاحبقرانی پیچیده عنان مخالفت ورزیده‌اند. آن دو نفر چون سوء مزاجی با محمدحسین خان هم داشتند، به خوف افتاده در نیمه شب سوار مرکبان خود گشته، تحمسن به تقی‌خان جستند، و آنچه لوازم مراعات و مهربانی بود بدیشان بعمل آورد، و در سلك ملازمان خدمت می‌کردند، و هر روزه که به خارج قلعه عود می‌کردند، همان دویت نفر لوازم پاداری و نامداری را بعمل می‌آوردند.

چون مدت محاصره امتدادی یافت، و تقی‌خان از اصل قلعه به بروج و باروی قلعه نمی‌پرداخت، و همه روزه با جمعی از قبیل خوار و سادات عظیم الوقار به بزم و جشن اشتغال داشت، و به مباشرت و مؤانست نسوان و شاهدیان مصروف داشتی، و به انتظام ولایت و اموری که متعلق به فرمانروایی و آداب ملوک است کامیاب نمی‌پرداختی. نظم

ایالت، نه بازی و می‌خوردن است. مقاسات رنج و تعب بردن است. چو خسرو کند میل مستی و خواب شود بیگمان، کار ملکش خراب اگر شاه آگاه باشد مدام همه کار عالم، بود با نظام بالضروره چون امری از امور ملکی سانه گشتی، سرکردگان و سرخیان به استصواب یکدیگر مرتکب آن امر گشته، به رای خویش و هوای خواهش [فنس] به قلعه داری می‌پرداختند.

اما سرکردگان از افعال و کردار ناشایست خود همه روزه نادم و پشیمان گشته، منتظر آن می‌بودند که هرگاه احدی از کسان الملهوردی‌خان سردار تکلیف متابعت و دادن قلعه نماید، در آن خصوص خدمتگزاری نموده، قلعه را به تصرف اولیای دولت قاهره داده، روبرخی و راه نجات به جهت خود حاصل نمایند، که شاید بدین وسیله از سخط و غضب قیامت لهب نادری محفوظ باشند. مسوده

چرا عاقل دانش روزگار کند فعل... زشت و ناپایدار  
که درمانده گردد به روز پسین شود خوار و زار و اندوهگین  
الا صاحب خانه دلپذیر بگویم به تو چند سخن گوش گیر  
اگر عاقل است کس به روز شمار چرا می‌شود خوار و بی اعتبار

اگر جاهل است و اگر بر غرور  
 ز باد غرورش شود در عذاب  
 همه عاقلان کور و کور می‌شوند  
 همه صنعت چرخ نیلوفری است  
 قضا می‌کند آنچه در روزگار  
 درینا در این چرخ بر انقلاب  
 بسی شهر یاران و گزندگستان  
 بسی نازنین گل پیرهن  
 درینا که ماهم در این روزگار  
 تو آصف متو غره بر روزگار  
 القمه، سرکردگان مذکور در محل فرصت قاصدان خود را ارسال خدمت سردار  
 معطل‌الیه داشته و وعده و وعید دادن قلعہ را می‌نمودند.

اما تقی‌خان هم‌روزه در فکر و تدارک قلعه‌داری، و نخوت و غرور فرمانروایی  
 دامنگیر آن گشته. بدتکبیت و بطلان روزگار به سر می‌برد. عاقبت الامر جمعی از زهاوخواهان  
 و دولت‌طلبان آن معروض داشتند که: هنوز که قوت و شجاعت و توانایی در سپاهی  
 و رعایا باقی مانده، در دفع طایفه قزلباش کوشیده، کار آنها را به‌تمام برسان، والا اینکه  
 همگی سکان این دیار متفق‌العنان گشته، بنادارنده قلعه را به‌تصرف قزلباش واگذارند.  
 اولی آن است که در مجادله و محاربه کوتاهی بظهور نرسانیده، نحوی باید ساخت  
 که روسخی حاصل شود.

تقی‌خان از شنیدن این سخن رعنه در بدن آن راه یافته، ناچار به سرکردگان خود  
 قدغن فرمود که علی‌الصباح در سرزدن خورشید خاوری یا سپاهی و رعایای خارج شهر  
 به‌عنوان مجادله بیرون آمده، و در برابر سپاه ظفر دستگاه صف قتال وجدال بیاراست.  
 و از طرفین نامداران فیروز جنگ و دلاوران یا نام و سنگ قدم در مضمار کارزار گذاشته،  
 و محاربه‌ای در نهایت صعوبت رخ‌داد. اما صعوه را کجا طاقت صدها شهناز بلندپرواز،  
 و رعایا را کجا محاربه و شنیدن غرش نره‌شیران بلند آواز؟ و دومی ساعتی که بازار  
 حرب التیام گرفت، تقی‌خان را خاطر جمعی رخ داده، و بدخیالات فاسده فرمانروایی  
 خویش حاصل می‌داشت، و غافل از مضمون این آیات که:

به غالب به خود گر ستیزد کسی  
 شود زان ستیزه پشیمان بسی  
 ستیزه کند گر به مرصع چراغ  
 برون آردش دود مرگ از دماغ  
 گر آه سوی شیر آید دلیر  
 برآرد ز پهلوی خود کام شیر  
 گوزنی که کین با یلنگ آورد  
 سر خویش را زیر سنگ آورد  
 کند حمله چون از سر کین عقاب  
 کجا آورد جغد بیچاره تاب

اما چون اللهوردی‌خان سردار جرأت و جسارت آن سرگشته تیه غوایت را ملاحظه  
 فرمود، حدود لشکر ظفر اثر را به‌وجود نامداران ذی‌بصیرت و دلیران با مکبت متانت  
 داده، نهال طوق مهر منجوق در جویبار قلب به‌عمیق برافراشت. و از جوانب و اطراف

سپاه کینه‌خوار، دلبران جنگجوی و مبارزان تندخوی سمند جرأت در شمار کارزار به‌یولان در آورده، به‌نوک سان سندان گداز مردمک از دیده‌ها وارد ریودندی، و به پیکان خدنگ قضا کردار شریان شیران پشه کشودندی، و به زخم شمشیر آبدار ابواب خروج ارواح مخالفان مفتوح گردانیدندی.

و از آن جانب نیز سارزان فارس و قاجار داد مردی و مردانگی می‌دادند، در آن روز غم‌اندوز آن دو گروه کینه‌توز، تا زمانی که ساحت روزگار از اثر خسرو ثوابت و سیار پدیدار بود، از طرفین به مراسم خونریزش و شرایط کشت و کوشش در معرکه مخوف مشغول بودند.

اما خاک آبدار بر چهره ایشان راه یافت، در آن هنگامه گیر و دار طاقت صدمات عساکر ظفر تلاش را نیاورده، قرار بر فرار داده، خسته و زخمی باروی شرمسار، در اجل هر یک ایشان که تأخیری بود، در اصل [قلعه] حصار بند گشته، و دروب امید را بر روی خود مسدود ساخته، در بروج و باروی قلعه قرار گرفتند، و لشکر فیروزی اثر قریبش سر وزیده بسیار و غنیمت بیشمار به دست آورده، مراجعت کردند.

و تقی‌خان با باقر بیگلر لک و خلیفه قاجار و سایر سرداران در فکر و تدبیر قلعه‌داری اشتغال داشته و مالیر [مجار] یاس و ناامیدی، و روز به‌بودی را فراموش کرده، و در زاویه حیرانی و ناکامی قرار گرفتند.

کبوتر که کین آورد باعقاب به‌قیمت سر خویش دارد شتاب به نیروتر از خود ستیزه می‌بارد، کزان تیره گردد تو رازوگار

## ۱۸۴

### [فتح شیراز و کشتار و غارت و ویرانی آن]

شعبه‌بازان قانون سخن‌گراری و مطربان خوشنوی انجمن برسازی، کلک عنبر سلک بزم نشینان محافل اخبار را بدین نوا خرم و مطمح (?) ساخته‌اند، که چون ایام محاصره شیراز به‌دوماه متمادی شد، همه‌روزه چاپاران از درگاه فلک‌فرسا وارد، و ارقام قضا شیم و ابرام زیاده از حد به‌سرداران و سرخیلان و مأمورین قلمی داشته که: باعث تعویق و تکاهل و به‌تصرف در نیاوردن اصل بلد از چه‌راه است؟ و متعاقب از رکاب ظفر اتساب قیاقلی‌خان جارچی‌باشی و آزادخان افغان یا مین‌باشیان بسیار و سپاه بیشمار وارد می‌گشتند.

چون اللهوردی‌خان احوال را چنان مشاهده نمود، مخوف گشت که می‌باید دارای

۷- نسخه: راه فرار برقرار.

۸- نسخه: ناامیدی.

۱- روزنامه کلاتر (ص ۱۹): قیاقلی آقای قورت جارچی‌باشی.

دوران را شعله غضب زبانه کشیده، به قتل آن فرمان دهد. ناچار همدروزم دور و دایره آن حصار را بر سر غازیان قسمت کرده، برسیه و حواله ساختن تأکید می فرمود. اما چون اطراف آن حصار را عساکر به قدر بیست قدم و ده قدم فاصله برج ساخته، و تنگچیان به بروج و باروی قلعه تنگ می انداختند، از هر سمت که به هر کس متعلق بود چنان آن حدود را مسدود ساخته بودند، که مرغ از پرواز و رعد از آواز عاجز و قاصر بود. چون حارسان قلعه احوال را چنان مشاهده کردند، گرد ناامیدی بر چهره ایشان قرار یافت.

حاجی محمد بیگ نام از جماعت نفر [بود] که در سمت [سید علاء الدین حسین] به محافظت و محارست قلعه داری اشتغال می ورزیدند، و در مقابل بروج آن حصار در خارج قلعه همچون بیگ مروی، که [از] سرکردگان عساکر مذکوره مرز بود، حصار کشیده و برجی ساخته [بود] که احادی از بیم تنگ مرگ آهنک غازیان مذکور سر از خاکریز و شرفات آن نمی توانستند به درآورد. اما اکثر اوقات فیما بین حاجی محمد بیگ و همچون بیگ، از فراز همان برجها که قرار داشتند و چندان مسافت باهم نداشت، گفتگو می کردند.

و همچون بیگ از سخط و غضب صاحبقرانی تقریرها کرده، دلالت و استمالت می نمود. تا اینکه فیما بین آن دو نفر اتحاد و یگانگی و رابطه آشنایی ظاهر گردید، حاجی محمد بیگ گفت: هرگاه سردار معظم الیه کوچ و کلفت و ایل و عشایر مرا از سر داری دوران و عساکر ظفر همچنان محافظت نمایند، من حصار شیراز را بدون جنگ و جدال و مناقه و قتال در کمال سهولت تسلیم می نمایم.

همچون بیگ این مقدمات را متصلاً به خدمت سردار معظم الیه عرض، و در این خصوص قسم نامه و عهدنامه به مهر سردار معظم الیه گرفته، تسلیم حاجی محمد بیگ مذکور نمود.

آن مرد نمک ناشناس سکنه فارس، از ترس و بیم بندگان سپهر اساس، شفقت و مرحمت و حقوق خدمتگزاری تقی خان را فراموش [کرده]، همگی طوایف خود را از سخط و غضب قیامت لیب شاهنشاهی متوهم نموده، این راز را چنان در میان گذاشت که در محل فرصت [یک] طرف حصار [را]، که همان طایفه در محافظت آن اشتغال دارند، تسلیم عساکر منصوره قزلباش نمایند. آن جماعت قبول این معنی را کرده، و در انتهاز فرصت می بودند.

تا اینکه تقی خان را کبر و غرور دامنگیر گشته، و با خصایص خود می گفت: حال مدت سه ماه می شود که جماعت قزلباش دور و دایره دارالعلم را محصور دارند، و کاری نساخته، مراجعت خواهند کرد. و به همین خیالات فاسده و کردار باطله اوقات کیف خود را صرف لهو و لعب می کرد. و اکثر اوقات ولد ارشد آن مسمی به محمد رضا خان دور و دایره آن حصار را تردد کرده، محصوران را قندغ و قلعه داری می کرد.

اما از این جانب حسب الفرموده سردار معظم الیه سرکردگان و سرخیلان هر یک درجا و مکان خود با سواره و پیاده خود مستعد و آماده، و در انتهاز فرصت می بودند،

که از آن جانب حاجی محمدیگ در نیمه شب خود را به مجنون بیگ رسانیده، و چنان گفت که: فردا شب، که عاشر شهر جمادی الاولی سته سبع و خصین و ماهه بعدالالف من الهجرة النبویه است، اولاً به قدر یکهزار نفر از همین مکان یورش آورده، یک سمت حصار که تعلق به طایفه مادارد تسلیم، و بعد از گرفتن دوسه برج، از اطراف حملات آورده، و قلعه را تصرف نمایند. مجنون بیگ این مقدمه را معروض خدمت [سردار نمود].

سردار معظم‌الیه، در آن شب جمیع سرکردگان و سرخیلان خراسانی و افغان و اوزبک را به حضور خود خواست. و هر یک را دسته به دسته سفارشات نمود که در هنگامی که از سمتی که تعلق به عساکر مروی دارد صدای ولوله و سرین را شنیدند، از اطراف یورش به قلعه برده، و آن حصار را باید تصرف نمایند.

اما بر حسب فرمان سردار معظم‌الیه، به هنگام شب دلیران نامدار و هزاران لجه پیکار مستعد قتال و جدال گشته و گوش به آواز بودند، و همچنین بر اطراف شهر امرای نامدار و سرداران عالی‌مقدار چون محمدحسین خان قاجار و آزادخان افغان و شهباز خان افشار و عطاخان اوزبک و میرحسن بیگ داروغه بازار اردوی کیوان شکوه و مین‌باشیان هر یک فوج فوج و دسته به دسته در کمینگاه قرار یافتند.

اما از آن جانب که به سمت سید علاءالدین حسین بود و مجنون بیگ مروی و... شاه بیگ خان افغان یا یکهزار نفر منتظر فرصت بودند که در این وقت حاجی محمدیگ آمده، آن جماعت را بر بالای بروج داخل نموده، و به ورود عساکر منصور چهار برج آن حصار را به تصرف درآوردند، و حمله بر بروج دیگر افکندند. چون صدای غلغله و آشوب گوشزد عساکر منصور شد، [در] سمتی که تعلق به میرحسن بیگ داروغه بازار و محمدحسین خان قاجار داشت، از میان باغ شاه بیرون آمده، خود را به خاکریز آن حصار رسانیده، جبراً و قهراً چهار پنج برج را متصرف گردیدند و از سمت باغ خلدیرین اللهوردی خان [با] غازیان غضنفر توأمان یورش برده، و یک سمت آن حصار را تصرف کردند.

القصد، از اطراف وجوئب آن حصار درآمده، حارسین آن حصار را به زخم تفنگ از فسیل و باره دور می‌گردانیدند، و گروهی تردبانه و کمندهای وثیق مهیاداشته، روی به ارتقا و تصاعد باره و فسیل آوردند. و قلعه‌داران نیز به آتش دانق نفت و قاروره و انداختن خمپاره، که عبارت از سیوی پر از داروی تفنگ است که از قطعات آهن و سرب و سنگریزه و زنجیر و امثال آنها به آن داروی تفنگ آمیخته‌اند، [پرداختند]

۲- نسخه: لوله.

۳- نام شهبازخان افشار در میان سرکردگان آن طایفه دیده نشده، ممکن است در سجع پردازی مؤلف افشار به جای «دنبلی» آمده باشد. شهبازخان دنبلی رئیس ایل دنبلی و حاکم خوی، و از اقران آزادخان افغان بوده، و در جنگهای داخلی پس از نادر نامش در میان است. آخرین بار در ۱۱۸۶ از کریم‌خان شکست خورد و به اسارت به شیراز برده شد، او پس از عیان مرتضی‌قلی خان دنبلی است که در شورای دشت‌مغان و نیز در جنگهای ابراهیم‌خان در داغستان شرکت داشته است.

هر تومان از مسعود تقاعد می فرمودند.

چون شیران بیشه و غا از هر طرف بجدار قرار گرفتند، غازیان فارسی ساعتی پاره می زدند، و بدلیج از روی اضطرار و اضطراب پرداخته، بعد از اندک کوششی دوست آن حصار را به تصرف خویش درآوردند. و متجننه فارسی با هزاران خوف و هراس اکثر مجروح و خسته شهر را گذاشته بسجن شاه چراغ و قلعه ارك متحصن گردیدند. و عساکر منصور داخل شهر شده در قتل و غارت آن طایفه لوازم اجتهاد رویدند.

۱۰۱ از آن جانب چون تقی خان مهلبت برآه و آفر مشاهده کرده، سه روز دهشت و هراس خردگانه ثبات و قرار بدی را برقرار ساخته، خود اسباب داد که روزی را با پنجشنبه شروع عروس و مسعود با جدکال شاهین مشاهده متعابله از بازوی اقتدار مسلوب است. و اصرار در این از جهل و نادانی اسام خویش که در محصور اختصاع آن سپاه پیرامن آن ماده تها به وقوع [پیوسته] بدستور ایمنه عبور سپاه از میان شهر چندان ظاهر شده بود، بی آنکه محاربه گردد و اظهار قدوس نماید، با محصور مباحثه و مذاکره خود بر مرکب فرار قرار گرفته، بیرون رفت.

اما از آن جانب خلیفه قاجار و حاجی مانی، چون همیت در خدمت تقی خان بمحافظت اشتغال داشتند، در آن شب چون اجزای را چنان مشاهده کردند، ناچار با نامداران خود دست به شمشیر حمله به عساکر منصور کردند، و حرکت مذبحوی از ایشان سرزده، به قدر هفتاد هشتاد نفر ایشان به قتل رسیدند، و بقیه السیف زخمدار و مجروح پناه بدروشه حصرت شاه چراغ بردند، و در آن شب عساکر منصوره تماماً آن حصار را به تصرف خود درآوردند.

و در محلی که این عروس حمله نشین از دریچه فلك چهارمین سر بر آورد، عالم الممانی را به نور شبای خویش آیین ست، اللهوردی خان و سایر سرکردگان داخل آن حصار شده، هر چند تفحص احوال تقی خان را کردند اثری ندیده، چون برقرار وی اطلاع حاصل نمودند، جمعی از عساکر منصور را مأمور داشت که در جستجوی آن [بخت] برگشته وادی گمراهی عنان سمند خوشخرام را بمجولان درآوردند، و نوید مبلغ دوست تومان به هر کس که او را به درگاه والا حاضر نماید دادند.

اما چون اللهوردی خان در مکان و عمارات تقی خان قرار گرفت، جمیع اموال و اشیای تقی خان را تصرف نمود. جمعی را مقرر داشت خلیفه قاجار و حاجی مانی را بدستمالت بسیار از میان روضه مقدسه درآورده، به حضور آن حاضر ساختند، و آن درونفر را با جمع دیگر از قبیل یاقریبگك لك محبوبس ساختند.

و عساکر منصور جمیع اهل شیراز را تا مدت به شبانه روز اسیر و تاراج کردند، و جماعت افغان از قتل مسلمانان مضایقه نکردند. اما جماعت قزلباش اموال را تاراج و اطفال را اسیر می کردند. و جمع کثیری قتل سرینجه تقدیر به دست افغانه گردیدند. بیت کسی را که تیره شود روزگار همه آن کند کش نیاید به کار

بر مستبمان اخبار پوشیده و مخفی نماند که از ایام جلوس ابدمانوس شاه اسماعیل صفوی، انارالله برهانه، الی حال سکان آن دیار به فراغت و استراحت روزگار بسر برده



بودند و همیشه اوقات به عیش و نشاط و خمرخوارگی و خمرفروشی و شاهدبازی روزگار خود را بسر آورده و مطلقاً چنین حادثه‌های بدیشان رخ نداده بود که در آن روز محضت‌اندوز سا نازنینان سروقد و با جوانان ماه‌طلعت و با طفلان فرشته خصات و با فاضلان و عالمان بیکوسریت که برخی اسیر و بعضی قتل دست جماعت افغان و اوزبک و سایر غازیان قریب‌اش گردیدند و اموال و اناث‌البیت و ناموس چندین ساله ایشان به تاراج حادثات رفت.

وجعی از ذکور و اناث پناه به روضه مقدسه شاه چراغ برده بودند که جماعت افغان و اوزبک حرمت آن امامزاده کبار را منظور نداشته رسن به گردن آن جماعت افکنده به خارج کشیدند، ذکور آنها را قتل و اناث را اسیر کردند. خلاصه مدعا اینکه حادثه‌های عظیم بدیشان رخ آورد که شرح آن گنجایش تقریر نداشت. مؤلفه

ندانم چرا روزگار تو رنگ گهی صلح می‌ورزد و گاه جنگ گهی شادمانی به بار آورد گهی گل بروید و خار آورد یکی را قتل و یکی را اسیر عجب روزگاری است بی‌کاروبار بی‌دل منه تو بدین بیوفیا هر آنکس که دل را بدین روزگار دهد اگر شیر مرغ و اگر شهد ناب میان جهان سرفرازی دهند به یک دم کند خان و مانت خراب همیشه بود کار این پیر زال طمع را بپر تو از این روزگار که هر دم به آغوش یک شوهری است یکی را دهد تاج و تخت و کلاه یکی را کند پهلوی روزگار بی روزگار و بی سال و ماه بی شهریار و بی نامدار نمابند به فصل بهار و شتا به آخر کنند جان خود را تار درینا از این جسم و جان لطیف درینا که یکباره ویران شویم تو را آصف از چرخ گردون چه‌بک به فضل الهی سزاوار باش

گهی صلح می‌ورزد و گاه جنگ گهی گل بروید و خار آورد گهی کند آفتابی به شب دستگیر گهی مهر آرد گهی غم به بار که آن کوه زالی است پراز جفا پدید شود خوار و بی اعتبار دهد گنج قارون به تو بی حساب یقین بدان به تو هر چه غازی دهد که باقی نماند به تو جز عذاب گهی شهد بخشد گهی قیل و قال ز قبحه ندیده کسی اعتبار دمام همه فعلش افسونگری است یکی را کند همچو خاک سیاه یکی را کند خوار و بی اعتبار بروید گل و بشکند هر گیاه بی تو عروسان زیبا نگار گهی شهد نوشند و گاهی جنا بماند همان چرخ بر یک قرار که آخر کند خاک ما را ضعیف به آخر به دولا ب طوفان شویم که آخر بود منزلت زیر خاک به درماندگان دستگیر یا رباش

القصه در آن یک دو یوم هر چند عساکر منصور در تجسی و تفحص تقی [خان]

۴- میرزا محمد کلانتر آن حادثه جانسوز را به چشم دیده و شرح آن را در روزنامه خود

(ص ۱۶-۱۸) آورده است.